

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20

۹۴۴۳-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل در سیر و سیرت (از ابن کثیر طبرانی)

مؤلف: \_\_\_\_\_

تاریخ تصدیق: ۱۴۴۸

بازرسی شد

شماره ثبت کتاب: ۸۸۸۸۱

۱۳۴۸

بازدید شد  
۱۳۸۱

خطی - فهرست شده  
۱۳۲۴



هر که بخواهد این کتاب را بخواند  
 باید بداند که این کتاب از  
 جلدی است که در این شهر  
 از آن زمان که در این شهر  
 اجلاس از آن زمان که در این شهر

۵-۹۶۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله در تفسیر و تفسیر (۱۳۵۸)

مؤلف: ...

تاریخ تصنیف: ۱۳۴۸

تاریخ کتبی: ...

نویسنده: ...

۸۵۸ / ۱۲۵۸

تیت کتاب: ...



در یاد سد  
 ۱۳۸۱

خطی - فهرست شده  
 ۱۳۲۴

۱  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين













در کتب کثر از آن علم آید و باید که چون در این  
 ذکر از او سبقت در وقتیکه است زبان علم یا یکدیگر  
 معارف در وصف کند که اجازت آن عزیزان منها و کل علم  
 لغوی نیست و اگر مجادرت و هم یک در قوای شیطانی و بیعت  
 و بیعت باشد که در این ترند یا نه نیست اجازت آن خطیب  
 ثوب و کینه یقیناً اقامت نیست و با کجاست در این  
 فیت و برادر است که در وقت و صحنه که در این مصحح در این  
 و چهار مرتبه نام بطم و او را در این است که در این حدیث شریف  
 حصصاً از خصوص لا کفر عن عینک و معرفت بر این بعد خبر دارد  
 و شک نیست که هر یک که بعد از این ناله چنان که  
 طرک فرزند است که احاطت خصوص لا فیت آورد و هر چه معرفت

ادق

و در کتب کثر از آن علم آید و باید که چون در این  
 ذکر از او سبقت در وقتیکه است زبان علم یا یکدیگر  
 معارف در وصف کند که اجازت آن عزیزان منها و کل علم  
 لغوی نیست و اگر مجادرت و هم یک در قوای شیطانی و بیعت  
 و بیعت باشد که در این ترند یا نه نیست اجازت آن خطیب  
 ثوب و کینه یقیناً اقامت نیست و با کجاست در این  
 فیت و برادر است که در وقت و صحنه که در این مصحح در این  
 و چهار مرتبه نام بطم و او را در این است که در این حدیث شریف  
 حصصاً از خصوص لا کفر عن عینک و معرفت بر این بعد خبر دارد  
 و شک نیست که هر یک که بعد از این ناله چنان که  
 طرک فرزند است که احاطت خصوص لا فیت آورد و هر چه معرفت







چنانچه در غایت سطر بر محیط علیه صدر است با هر که می خواهد  
 که در عبادت حاضر گردد آنچه را که اشتغال آن بیدار بدن مانع که هیچ  
 نیست این کلام بعد از آنکه بدین شرح که چنانچه در سوره  
 و نضات این عالم بعد و نهایت و شرح آنها غیر مرتب و نام عالم  
 خلوص در خلوص پس بدین خلوص و خلوص بر دو قسم است **اول**  
 خلوص بین و طاعت از برای خداست **دویم** خلوص خود را برای  
 در شایسته اول است و کسب آن به غیر و آنچه مخصوص که الدین و این است  
 از برای دین و عبادت ایمان و هر کسی که عبادت آن را در اول و عبادت  
 بدون آن باشد و یا از مقلدات و هر قسم **دویم** است و بدویم  
 اشاره شده که در عبادت آنچه مخصوص چه خلوص را در برای خود بنده است  
 فرقه و در اول از برای این اثبات که بنده را خلوص کننده آن قرار

خلوص و همچنین اشاره به قسم **دویم** است حدیث من خلوص است  
 خلوص شد و اول بصیغه فاعل از داده می شود و ثانی بصیغه مفعول از داده  
 و این قسم از خلوص بر سه است و برای مرتبه اسلام و ایمان و بنده  
 بان که منظر بفر عبادت الهیه و محققیت که صاحب این است  
 و اما در مکتب سالک این عالم در این نشود و این را در ظاهر که مستحق  
 و اما یونان که هر که باشد یا نه و این هم سرگشته و بعضی کتاب الکریم و خلوص  
 از برای صاحب این مرتبه ثابت است **اول** که از برای مرتبه محشر افاضی  
 و حضور در آن محشر و فارغ است فانی هم حضور در آن را عبادت  
 انحصار چنانچه طایفه توبه بود بر قیامت عظمی انقیاد حساب خود  
 و پس داده اند پس حاجت بجای دیگرند **دویم** که آنچه از آن  
 و ثواب هر کس عطا می شود در مقابل عمر و در درایت هر که این صفت



در میان کسان که کرامت و اطفال با بیان در روی خود علی و فوق  
با دامنش کرد در است و ما بخیر و نیکو آمدیم و نیکو آمدیم  
و این مرتبه است عظیم و مقامی است کریم در آن  
اشا را بمقامات فخریه و مضرب مغیره و آن است که اینها را  
سیر به و شایسته شایسته ای با آنچه سر او را بیان ذات مقدس است  
بسم الله تعالی صغیر و الا بعد و الا بعد و الا بعد و الا بعد  
و نهایت مضرب مغیره و اینها را با حرم از دهنی است از زمین  
در طاهر نشو بند و این جرعه را نوزاد کشید و طاهر قلب عالم شکفت  
نکند و دیده در محکمت و جوب و دل و کشتید و این مرتبه نوزاد کشید  
تا کشور که از نوزاد نوزاد با بارب طغیر و نوزاد کشید و دلیاس  
حیات ابدیه نوزاد کشید و عالم اینک نیکو آمدیم و نیکو آمدیم

2

بدین جهت و در نزد درکار خود خضره و لاکسیر اللین قیلاقی  
 آمده اند که حبیب و عهده بهم یزدان و رزق ایشان همان رزق معلوم است  
 که در حق محضین رسیده اند و لکن لهم رزق معلوم قیل فی سائر آنها  
 بهین مرتبه از شخص است و این رزق محبت و قرین کون عند الرب است  
 که عبارت دیگر قرین است که تحقیق دلالت است که مصدر واحد محله  
 نبوت است اما و علی بن شجره واجده و نبوت متفرع بر آن و متولد از آن  
 بعد از آن نبوت و این شمع و آن صورت و این عکس و آن بین است  
 و این اثر چه ولی محض بجنب قبل است و بنی بجنب در بعد از  
 پس نبوت بولدیت صورت نهند و ولایت بدون نبوت شود و در حق محضین  
 که نیستند و همین آن عطره الی ربهم و لا در و الیکبریه و کلام نه آنها  
 که درایت ربی عو قبل نیست می و میره و احباب بنان و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف



هر دو را یک حجاب شست اکبر در حجاب هم تفاوت نیست و در حجاب  
 بنده ای عظیم است مخصوص که بر شرف در رسیده است پس فدا و در ایام  
 فوق عالم حکم معین چه صفت است از پیوند از برین علی بنده پر سید  
 علی بن ابی طالب علی نبی و پیغمبر است که با من بود و دوست و ابدی است  
 زید دین در حق مخصوص تر از آن که چه عبادت از آن حاضر و غایب است  
 غیر محض است که لب الهی در اولی است که با من است و غیر من یعنی در  
 معرفت عالم و در این غیر منی و در این است و در این عالم موقوف  
 به نفسی پس است پس در این که بنده در راه خدا کشته شود و در این  
 منحصراً که کشته شدن عبادت است از قطع عبادت روح از بدن  
 پس روح روح از روح پس کشته شدن است از قطع آن قطع  
 عبادت بر در کشته شدن یکی بر شرف ظاهر و دیگری سیف علی بن محمد علی

که با من است و در این که بنده در راه خدا کشته شود و در این  
 منحصراً که کشته شدن عبادت است از قطع عبادت روح از بدن  
 پس روح روح از روح پس کشته شدن است از قطع آن قطع  
 عبادت بر در کشته شدن یکی بر شرف ظاهر و دیگری سیف علی بن محمد علی







[illegible]

11.

شیخ و در این امر کمال نیز تحقیق نموده چون هر دو جهاد نمودند  
 اولی که اسلام و دیوان باینه شرکتی که در بعضی مرتبه در خدمت  
 که بان اشاره فرموده اند پیش فاضل میان برین و منافق این مجاز  
 نیز از این و شش شصت این به آثار و علامات و دلایل بر عدم از غایت  
 و چون گفته خواهد شد که این که در هر یک جهاد که در دفع است  
 از دیوان و دفع در درجه جهاد نیز پس لازم مقتضای شهادتین  
 در جهادین این را به شیر خور و در کرات و باید که کلف دفع مقتضای  
 احدی همتش در این در ملک تحقیق است و درین جهت که را لکن  
 راه خدا کسی که بقدر توانی بخواران هر شریعت بآوردن باید مسلک  
 نمیدانند بلکه کاتب و منافق بخوانند و ایشان را باین است آنچه را گفته اند  
 بنسبت حضرت از پیغمبر عبد الملک از پیغمبر الله و از پیغمبر که آن را















کتابخانه

تمام گفته قدم فرار نکرده اند و اما شرح عوالم مستعد به علم غنی  
 پس محمد آن جناب در صحیفه الهیه آن را نشان داده و بعد از عالم اول که  
 اولین انوار و اجزای او عالم الایس کبریا و این عالم چهار است  
 اول اسلام چنانکه در عبدالمطلب علیه السلام سروده اند و در قفس دلیان  
 و این میراث است و مسلم است و شرک میان مسلم و منافق و امان  
 و منافق از زمین میماند و میان جمیع الایمان که در جمیع توحید است  
 پس هر شیخ از ائمه که در حدیث آمده و آن است که در عباد و جهاد  
 از فقه و طریقت از شریعت ظاهر و مخفی **چهارم** جهاد و بی پایان است پس چنانچه  
 صحابه و مؤمنان مسلم است و در هر جزوئی که مسلم و در مؤمنان مسلم است  
 و در کس و از آنکه که در روزی است و در رسیده است که در اسلام  
 است و دلیان و دلیان است که در اسلام و در هر جزوئی که در اسلام

که در کتب اسلام مثل الکبریٰ تحریر می شود که کون فی الحرم و  
 کون فی الکعبه و لا یكون فی الکعبه غیر کون فی الحرم و ازین است که فرمود  
 در زمین الحرم باشد و در آن کون و در آن بخت مع الزمان  
 و جهاد فی سبیل الله درین عالم بخت بیست و جهاد باطنی است که بخت  
 کبری و جهاد کبریه است و اما بخت صغیره که جهاد در دین و در دین  
 عالم و دین است که ایمان باشد و عقیقه و قیام مقام دنیا در زمان مدتی  
 از بخت صغیره و جهاد صغیره است از باب معاصی و ایمان و نیایان  
 و حق مراد معروف و نهی از منکر است و بخت که بخت این صغیره است  
 کبری و جهاد درین سفر جهاد کبریه است همچنین شرط دین سوره است که اسلام و  
 ایمان جهاد و اسلام و ایمان و کبریه و ایمان و کبریه و اسلام و کبریه  
 نشود و عالم دنیا را طی کند و جهاد فی سبیل الله که جهاد کبریه است و کبریه

می باشد

حق جهاد و امر آن شده است محرم است نبندد و جهاد کبریه است  
 و کبریه طلب دارد که درین طلب بر ایمان نه و با بر دل بخت  
 در دین دوی که باطنی است که بخت که در دین است که جهاد  
 دین دوی که باطنی است که بخت که در دین است که جهاد  
 باطنی که در دین است که بخت که در دین است که جهاد  
 بیرون از شمار و عدو و باطنی این عالم از حریف دنیا عدو دارد  
 دنیا منحصراً است و لیکن بیرون از دین عالم و قول شدن در دنیا  
 ابتدای خطر بزرگ و در دین عظمی است چه در دین کفر عظمی و خفاق عظمی  
 در دین این عالم و دین و دین عظمی که در دین عظمی است در دین  
 منزل دین و دین عظمی که در دین عظمی است در دین عظمی  
 در دین عظمی که در دین عظمی است در دین عظمی که در دین عظمی





ایمان حضرت و آن مردات از قول حق عزمانه یا ایها الذین  
آمروا بالعدل فی ابلکم که چه در اینست بعد از این که در اسلام و این  
عبارت از ایم و واقعا در دعوت و ترک غیر حق بعد از جمع کردن  
ایمان صغر و ایمان صغر و از آنجا که یک جمع اند چنانکه که باید و از یک  
نباید و قول پر از اینست که کور در حدیث مرفوعه بری که آن  
در اسلام بود استیم و استیم و استیم و این این اسلام است و این که  
اسلام صغر حدیثی است که اسلام که حدیثی بر است و این که  
اسلام صغر فی حدیثی که کفر بر است که کفر بر است و قدیم عقل  
یا سیر بر است بر آن که غیر منافعی است با اسلام بخدا چنانچه در حدیث  
و نهاری و مقبل اسلام اگر کفر بر است چه کسی که امری از این  
اسلام باشد اگر چه عقدا بر است رسول و صدق او در حدیث و کفر بر است

الموت

[illegible]



در این مقصد از اسلام متوجه گشت و آنچه از کار کرده که قلم اسلام فدا کند  
رشد ازین جهت ظاهر شود چه سبب از همت که اسلام صخره که زمین  
نیز صخره بود ازین صخره برآید شکی برکارت و قول عیال را که  
که قلم اسلام عمومی مراد از آن این است که هر چه منافعی را که در اسلام  
صخره در آن است هر چه از آن مقام در آن نه در وجود و در محقق و در غیره و در  
چهارم ایمان بکبر و در این باب قول طایفه و این و این آنرا آنرا باین  
در این چه معنا را در ایمان بیکر از خود و در اینجا ایمان صخره روح و معنی  
اسلام صخره و اسلام قلب آن و حفظ آن و حصول آن باین اسلام  
صخره از زبان جلال علی چنین ایمان بیکر روح و معنی اسلام بیکر  
و آن عبارت از کبر و اسلام بیکر از هر چه است و ایمان و احاطت بر  
روح و درضا و روح و عفت و معنی اسلام را عقل و روح و کبر و قلم و روح

22/2/2023

صمدی که سوم صدق این کتاب و چنانچه فعلی ایمان کسبه  
نقش که کبریت استیم دنیا و در احوال قبر متولد و فعل کسب از دنیا  
بانه که از اشتیاق و غیبت دولت و دولت بر روح و نفس و هماغنا  
ایست و در حقیقت متافیک است و هر که که در دنیا و احوال و متافیک است  
در دنیا این است و در این استیم و دنیا و روح سرایت نمی و هر که که  
در دنیا و این استیم و دنیا و روح سرایت نمی و هر که که  
ایمان است که سرایت کسب و دنیا و روح سرایت نمی و هر که که  
روح باشد که سلطان و فرمانروای جمع و دنیا و این استیم و هر که که  
بکار خود می و در این استیم و دنیا و روح سرایت نمی و هر که که  
از دنیا و این استیم و دنیا و روح سرایت نمی و هر که که  
که قاضی المؤمنون الیهیم فی صلواتهم ماثون و الیهیم عن الله و هر که که











انکار و کشتن از صفات و هم طبع تیره و تاریک و از نور از خود برادر  
 پشیمانی و متضاده که قرار از طرف در که در دنیا در کار خود و بهر جا  
 پانته غاری بپایش مله و چون بفرین چون با خود هم و خصب  
 و نهوت محابه و بهشت و نظره بخود کرده و در جنگ غوازی و طاعت  
 مستحق شد و عالم طبعیت و نایب را بهر در که و عدم از در بانی هم  
 و اصل پرورن نهاد خود را در هر می پند که و کوهی بی هم با بر عالم  
 طبعیت محله و از نور و خامصون که کشتن متضادات فارغ و از  
 غار و متضادات در آرام و در خود صفاتی و بهانی و نور و ضعیف  
 مشابه میکند که فوق ادراک عالم طبعیت است چه از این در طبع  
 بتضای میشت و طبعیت از طبعیت مرده است و زنده کای تازه یا کشته  
 و سبب بخار از قیامت نهضت صغری که کوه نفس انار است و از

معلومات صوری و مکتبه است بهات منزه مکتبه قایم کشته و بسبب از نور  
 محضه بر از غار و بسیاری از احوال طبع از در صلب و طبعیت پخته  
 و سطحی رسیده از این وقت که عینیت از کشته و در در دنیا بهر در طبع  
 از خود مشا به میکند ایت و عجب از در در می باید و دوم از زانیت  
 میزند و در این از در در اصل ساجده اعداده و خاجیه و از نایب نشان  
 بهر در این وقت رئیس باور است و عدد و اصل است که نفس و ذات  
 باشد چنانچه و از رسیده که اعدا عدد و کشتن الی بی محلیک  
 و همین عجب و از نایب که که در در عالم طبعیت متضاد است چه کچک  
 و از در است که بعد از خلق روح مجرد خداوند تمام از در در معرض کمال  
 باز داشته فرمودن آن روح از زحله و غلبه و بهانی که در خود یافت  
 قدم از مرتبه خود فراتر نهاده کشت من آننا خداوند عالم و در از عالم نور

از تعلق خالق و مکرر خور و مساج فرستاد و خورد و استسما بر چرخ  
 با زرع طبع خارج شود و نبات در او عود کند همان انابت و برآ  
 در درخورد و مکرر چنانکه حدیث ما بین و بین ان تفرقا الی ربهم و لا  
 رد و در الکبریا و در برین محل غنچه اندر می کشاید که در کبریا و خود را برود  
 فی اسکند و عجب فی نمودند و از عالم لایوت رومی نمودند و از  
 حال چون عیانت الیه در در افتاد و گفته که غنچه من شود چه کفر اهل  
 یا کفر بر رسول بود یا ترک بود که در خفا چه چون شیطان در او چنانکه  
 فرموده الم محمد انکم یا نبی آدم ان لا بعد و شیطان و افراتین  
 و کله هواده و حضرت رسول صا زید و از فرمود الهوی بعض الی عبد  
 فی الدنیا و تفتیش فی الدنیا از آنست که بعد از خروج از دین طبع  
 الهی بعض از آنست که نفس بده چه آنجا ندان با کیت بعد از فرار عا

چون

طبعیت و بدن بود و نمود و در دین نفس دولت و بین که از آن بر حلقه  
 که نفس فی انفس را که بر و این بت بر می بود که از کسب دوی از دراز  
 طبع و کت و نبی و نبی ان عبد الله ما چه بر خا هر است که در عقل  
 و اینا و چنانکه در که نبی یا اسند بر ششای بتای صحنه مقرر به باشد  
 و بین سرک بود که قائم نبی و از آن پناه بخدا بود و کت اخوندیک  
 من استیکر انجلی و غلبه شد غلب و کفن برکت و چنانکه  
 و بین کفر است که بعضی از که بر اهل ادب آن شاره که که به چون  
 رفت از آن و کفن بر گرفت اول معانی که بروی عرض کنند معانی  
 باشد که چون اینجا رسیده اند که صانع است و که ام کفر از این با که در  
 از اقل تا اذ و کت فان مخیره و خود که و کت لا یقاس به و کت  
 و معانی این کفر اسلام و کفر است و بین اسلام که حق جل شانه



فصل خود را بآن امر فرمود که از ذوالقمر و حقیقت آن عبارت  
 از تعریفی برستی خود و از آن ذات و غیر وجودیت و محوکت بود  
 کشف حقیقت و اعتقاد باینکه آنچه از خود است هر چه نمود از ظاهر و درین  
 غیر و سرود و غفلت است که قطع نظر از زمانیت شود در جنبه مطلق  
 و در محض **یا** آن عظم و آن عبارت از است **یا** و معاینه نیست  
 خود پس از تعریفی و از آن بیان که اسلام عظم است حقیقت  
 شدت ظهور و وضوح اسلام عظم است و بجا و از آن در صد و علم داد  
 تا آنکه بر سر است **یا** و معاینه رسد و از این جهت بود که گفته اند **یا** آن عظم  
 فرمود اسلام **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است  
 حالت **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است  
 وقت محقق و دخول در آن کنایه است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است

سالك

سالك از عالم محوکت در حال و قیامت کبری انستیه برادر قیامت  
 بنامه و به عالم عبرت و داخل می شود و از است **یا** آن است **یا** آن است  
 بر سر و نه مایه می شود و از عالم نفوس مختلفه با غلک به عالم سر و نه از کلام  
 داخل می شود و در طلب این نمر که گفته نمی و بینک **یا** آن است **یا** آن است  
 فارغ **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است  
 از هر جهت از خود خود و در نفس آن و ساقی عالم وجود مطلق  
 و توجیه تمام بیان و از این بیان عبارت است که فرموده که **یا** آن است  
 و مثال و اشاره بآن **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است  
 چه یا اینجا انفس **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است **یا** آن است  
 فتح و ظهور که مفر ایمان است داخل و چون نیست در در و در و در  
 کاینه بخواند به جمع به پروردگار خود و تفصیل در دست کیفر و در





2

هست نفس و حیاتیات بحقیقت در عالم حدوث و ماضی و حال و آتی  
 درده بوده من اردوان نظرانی نیستی نظرانی نیستی  
 آبی حباب عید لادم و چون شرح این عوالم و درازده که در روستی  
 حال با شرح کلمه طریق سلوک و مسافت با نهاد بر پسل اجمال عالم  
 غلبه و از برای زیاده و نقصیت به و بیان با شرح میده هم پس در بیان  
 اول میگویم که روی حکم من کسی است که بکفر طلب بریده و با غلبه غفل  
 در ازل نباشد چنین کسی اول چیزی که بر اوست است که در این طلب  
 بر میان زنده در توفیق نخست ادیان و در این بعد راسته در توفیق  
 و نظر و توجع در توفیق و آیات و بیانات و قرآن و امارات حسیه  
 و عقلیه و ذوقیه و حسیه همه که در غایت سعی خود را بعد از توفیق خود  
 تا کجا کنی خدا و حقیقت را نهاده و در راه بود اگر چه با وانی مرتبه را نهاده

باشد که در این مقام مجروحان در میان نیز کجا رود می آید و بعد از حصول  
 این تصدیق علی با رجعتی از عالم کفر خارج و با سلام و در میان این  
 داخل دین دوم ملو روحی که است و در این دوم ملو است که در میان  
 واقع است بر این که از بدی هر کس و بیلی نعمت است و چنانچه در بعض  
 وجهه و عقل و نظر هیچ روحی از بدی او حاصل نشد است در میان  
 نظریه و زاری و اقبال و کس می زند و در این حصول پایتختی  
 که در آن در این صورت چنان که از ادیس و جیدان و ما نور است  
 در این اوقات بجهت حصول این با و کانی چنانچه که در این حصول  
 اگر مشغول باشد بهر است و به برخی از آن دنا می شود و چون این  
 دوم ملو را پست سر از دست دادن طلب اسلام و در میان بکر برین  
 بند و اول چیزی که در این مرحله لازم است علم با حکم و در ادب

و در

و در این وقت و شریع در نهایت که باشد و خود حجتی بین آن  
 از خود در این با خطی و نایب آن یا فیمین از کلام آن ذکر و حجتی که  
 باشد یا بهر است کسی که دلیل باشد که در در شریعت یا غیره خواننده  
 و بعد از علم و تحصیل اینها در نهایت و تقیاد و ترک ردد و اعراض و  
 بر از آن شروع کند در هر وقت با نماند و محظوظ و طایف و در ادب  
 تا بهین بب درجه قدرتی و معرفت آن در تدریج و وضع و ظهور  
 و بان سبب عمل و انوار این در جوارح و در آن است و اگر کرد  
 چه عمل موجب علم و علم حوث عمل است و درین طریق اخبار که بهر شرح است  
 چنانکه در حدیث بعد از آن مقدم مذکور که اندکی آن کسر در حیات  
 نیز در این است و بعد از آن در مقام بعد از آن و آنچه در حدیث حسن و عیال است  
 که در بعد از آن در اسلام فرمود که اندکی آن بجهت حق بعضی کار بهین



[illegible]

21)

زنده است از زبان خطای که در تپش مصطفی است از زبان خدای  
خدا در سانه که ریگای که هیچ لحظه هر مصطفی از زنده است و در  
از زبان با خطی که در او در دوازده حقیقت و تشریف که با خطی که  
از زبان بهمان دست در از زبان تپش است و با وجود تصور در زبان  
دو س از به قدم در عالم با در از زبان توان نهاد چه که است که  
عراق که در ده هفتاد ساعات است تا با نمره مقدم می شود  
ساز خرد در دنیا به نیت که سالی که بطع مراتب نیز شجاعت در او را  
در سجده و دید که شیخ آب و نان خورد در دنیا و گفت از زبان  
مرحبت که شیخ را نهد می یافت و دیگری که و ستار در بوین  
و قی قدم نهاد و از زبان بوین در مرتبت که در بجه که در قیاد  
از زمین زمین خود در اول شده که محمول زمین خود را بخورد حسنت

در این صفت افرین و در بیان این مطلب کاتب است قول  
 ملا علی المرتضی تا قوله و ازین هم من الله من جودن چنانچه تحقیق این  
 در اینجا که برونی امر الهی در توحید و در و در این است  
 و در مطلب است از عالم باشد در هر صفتی که خدا در کرد و در است  
 و اینم آنچه خطای خط و در در بیان در این است در خصای قلب است  
 که بهر است در بیان آن بسیار و در این صفتی و در این است  
 چنانکه در حدیث زبیری و خدا گفت پس هر وقت که در این حال و در  
 در بیان که در خلقت و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 که در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است

در این

و در این صفت افرین و در بیان این مطلب کاتب است قول  
 ملا علی المرتضی تا قوله و ازین هم من الله من جودن چنانچه تحقیق این  
 در اینجا که برونی امر الهی در توحید و در و در این است  
 و در مطلب است از عالم باشد در هر صفتی که خدا در کرد و در است  
 و اینم آنچه خطای خط و در در بیان در این است در خصای قلب است  
 که بهر است در بیان آن بسیار و در این صفتی و در این است  
 چنانکه در حدیث زبیری و خدا گفت پس هر وقت که در این حال و در  
 در بیان که در خلقت و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 که در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است  
 و در این است که در این است و در این است که در این است و در این است



که صلیح و معاند و خصال در ازل در عاقبت و خفا و بیل و کجایی  
 نفس و سایر جزو ابدان و این نفس است چنانکه فروغ حکام  
 خورشید است و علم و فقه نفس است چنانکه معلوم خورشید است  
 انفس دلیل المؤمن و حدیث در آن تفسیر است که سیمین خورشید بر  
 وجه باده و در آن باده فانی در شمس و در آن باده و در آن باده  
 تا بقول این آیه و کبریا که هر عمل بر او عمل در عالم است  
 و کما در خود و هم بخت و شوق که در او در ک و عاقبت که در  
 خورشیدان و در آن باده است که هر که در او در خود و در خود  
 بر سر و در او در خود و در آن باده است که در او در خود  
 تا چنانکه پس طرب را در او در خود و در او در خود و در او  
 یا فهم در کلمات آن چنانکه در او در خود و در او در خود

آن در ضمن اراضی تقاضا و معالجات آن در صلیح و معاند  
 و معاند در دوی از سخن در تب معالجات آن بخصوص چنانکه در این مقام  
 امر است بسی صعب و دینی صعب این صراط را عقل باید تمام و نظری  
 با قوت و قوه قویه و کما حدیث و علی غریب می گوید و باین سبب حصول این  
 علم قبل از علم آن معتبر که معتقد اند اطباء و غیره را به راه از خود  
 بر او تا به تمام تمام که در او در خود و در خود و در خود  
 در دوی است و در خود و در او در خود و در خود و در خود  
 آن با نزه و بدون آن علم و طرب همچین در نفس و طرب روحیه  
 نیز چنین است و معرفت است و در این فن صعب و شرایط آن اگر است  
 حلی قطع العیانی فی الحما که در او در باب الوهم و قائل و غیره  
 و کما در میان است و در خود و در خود و در خود و در خود











چنانچه در صورتی که در وقت اول است و فرموده **الغالب**  
 علی غیره یعنی کائنات بر غیر اظهری و کم بر دایره است و انما بعد  
 و این علم هر چند واضح باشد در آن اکثر و اوسع است پس اندک  
 و حکام از بنی آدمی بجهان ارفع پس بخواجده انما از کلام است  
 از تفسیر افضل و مجمل علم ضرورت که در حکوم اهل سلوک است درین  
 علم مندرج است و آنچه در آن خارج باشد در حق علم غنیست علم میوه و کلام  
 دست آوردن ثمره علم است و فیض علم آن در بدو در غیر لازم گویند  
 در حال ضرورت باید بطور آورد و درین از مصادات سلوک است و کلام  
 از در مقام سیر حرکت است و چون این مصلحت را بدست آورد باید استوار  
 از غایت باین طریق که او را بگذرد و این مایه بخواجده و موهبت  
 و عمده در آن ختم است **اول** ترک عادات در نوم و وقایع

و در وقت

و در وقت اول که متوکلان و در راه خدا در وقت اول با اهل و سیه قیسه میارند  
 انما از عادات کاسین و لا یسود و لا یجوس و لا یضاری چنانکه  
 که در دنیا فتنه فانی است و ثمره کلام بان باقی است پس طلب باید است  
 از تفسیر عادات بر دست طبع و صلیح و کمال و محتاج از عادت  
 در عالم قدس در بر عتبات از عادت دنیای در کار و در دوزخ  
 که در اول مرتبه جدا در کبر است همین است فقط و دما قوه از معاصی و در کمال  
 پس آن از فرایض ایمان جوهر است و سالک و مجاهد و غیر مجاهد در این  
 و **دوم** عزم و باید در عزم چنان بایزم باشد که در عتبات کسب و کمال  
 و مقابله ابطال و بجهان و کمال شداید و جهل مخدوف جهل رجوع نه  
**سیم** رفق و مدارا و خشن از کمال با کاران یکدیگر مکلف و از غیر  
 منزجر میگردد چنانچه در حدیث بعد از مقدم گذشت و در درایت





و عبارت از آنکه بعد از ظهور غیبت در مقام تئیه و تأویب و استیاء  
برای عجب و عجب بگویم و خبر و عجب و عجب چنانکه از زبان  
ما ثابت که در مصداق خود تائیه و استیاء و عجب در کتاب تئیه و استیاء  
غیبت خود در آن تأویب گوید و میگوید که در این عجب و استیاء  
پرسید چقدر وقت ساخته اند پس بفرموده این سؤال نویسی آب نیامی  
و شخصی در زمان عیسی علیه السلام در عهد خود میگوید که در این غیبت که در آن  
که در چهل سال عبادت و در یک که در چنانچه غیبتی که در آن در آن  
که مکافات برای آن در شرع رسیده بکافات آن شایسته **عبارت**  
یعنی در آن عزم میکند بقضای امر و سایر اعمال کردن آن شایسته قبل از آنکه  
شیطان مجال و وسوسه بدهد **عبارت** در آن عبارت است از آنکه  
باطن خود را از حق غافل و محال غافل نیست بمعنی تو ذین اعمال

1155

که در نه شریعت خود قرار داده که صاحب شریعت و مصلحتی در بهشت باشد  
چنانکه که هیچ عیبی در آن نباشد و باید در هر خصله بر همه کمال باشد  
درین مرحله در در تأثیر اعمال مضیی است تا همه آنچه وارد شده در در  
اعمال به این کیفیت بر او حاصل گردد و دل بر این مطلب و در این علم دلالت  
و تحصیل این محبت نیز از خدا دلالت که همان جمیع کجی است که در دنیا  
ذکر کرده می شود و از تفسیر این در در دلالت از افعال و نیز به بر دل  
و نمونان و مشاغل ایشان از مشاغل و مورد کتب با همه کلمات شریعت  
آری «اول آن بی فی خدایا» و تحمل آلاء و نعمت و انکسار و چون  
حمل و توفیق و قوام از جانب پروردگار است عازت آن محبت شفقت  
و صبر با نیست که نمونان پروردگار که عبادت از نعمتات است  
چرا از نمونان و چه از نمونان در هر یک بحسب انما از نمونان خود حدیث دل

بر آنکه عجب ایوان بر آشفته غلغلان به آن میراث است  
 لغات بجهت دماشعی با لوله هوانا و باید اظهار روزم غرض وقت در یکی  
 که روز در حصول غرض غایت تاثیر است و تحقیق است با سادع عام  
 و نسبت اولاد علی الله و یاری علی اقبل و انجد و انجد و انجد  
 و غایت الیه و شستن غلی و کلین حب من کلین الیه و انجد و انجد  
 نسبت بکتاب مقدس بی در بول و غلغلی و این محله است معیار روز  
 اگر چه در بعضی محله مجتهد و این شرط از نظم شرایط شخصی در خدمت امام  
 و غلغلی که در آن شایسته است و به از برای امام بود و امام  
 به آن که غلغلی مقدس بر خاک باید و دیگری بر زبانش سخن احمدی  
 و این غلغلی که شایسته است و غلغلی که در باب غلغلی که شایسته  
 نخواهد بود و به دولت که غلغلی که شایسته است و غلغلی که شایسته

قوت نمودی و در حضرت آن یار شسته بی غایت ادب و غلغلی  
 در شمشیر چنان که در حضور سلطان شسته بی غایت ادب و غلغلی  
 رسول و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد  
 چنان پیشی که غلغلی و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد  
 ادب و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد و انجد  
 نیست و آن جبارت از غلغلی است و غلغلی که در حرکت و غلغلی  
 خدا قطع غلغلی از غلغلی و غلغلی که در غلغلی و غلغلی که در غلغلی  
 در روز در حال امر با تقاضای غلغلی که در غلغلی و غلغلی که در غلغلی  
 قال یزید ان کار یزید پس یزید از غلغلی که شایسته است و غلغلی که شایسته  
 در یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید  
 در محبت که دولت که محبت که در غلغلی که شایسته است و غلغلی که شایسته















چنانچه است و فرجه نماید نه شرف بر خیزد و در حدیث بر دقایق  
 و عبرت بر نادره و دلی زمین و هوا و استخوان در زنده و مثال اینها  
 در مرتبه مکاشفه درجه حال میوه و از این مرحله تا منزل مقصود راه  
 چنانچه است و بسی منزل و مراحل است و بسی راه و در این نیز خود را  
 طی و از این پس از راه افتاده و مرادی در زدن و ابار و شکسته  
 و از این راه بسی کفار است و در پستی این امور حاصل میگرد  
 بقیات صفات نیز با حصول جانش منزل بودن بود و این مخصوص  
 و همین است بقیات و تیر است و از زدی معرفت است و هیچ طریقه دیگر  
 است که با آن راه می رود **دوم** و در و آن عبارت از از کفار  
 و از راه کفار نیز از چند که منجی بولب رده و معین ماک است و چنانچه  
 و عواقب و مهلت و از شرایط و لوازم آن از آن است و است و اجازه آن

پایان

و بی از آن و شروع و از این غیر مجرب است به انکم و در آن زمان که کی در این  
 و دیگر بر خضر و زعفران و در از این هم است و محدوده و از آن شفا و بعد  
 مرض است و کما - با سده که بر یاقوتی و در آن پختنانش خوانند و چنانچه  
 می افتد و چنانچه و دردی با و روی که حضرت و به دن آن نافع می باشد  
 است و از آن خاص تا زدن تمام در و زنده اجازه عاتق در زدن حاصل است  
 و در در چهار قسم است قابلی و نفسی و هر یک یا اطلاق است چنان  
 و اهل سلوک در بقای غنائی نیست **سوم** و است و چهارم و است و نیم  
 تقی خراط و ذکر و فکر و این سه مرحله از سطحات و مسائل و حصول طهارت  
 بمقتضای کمال است و حصول بدون اینها و در میان این مراحل امری است  
 بسی صعب و کما درین سبب کشتن و غرضم نه آنست که اصل عمل آنها شود و از  
 اگر چنین است بلکه مطلوب نیست که این او دیده شود و در سینه نظر کند

و مراد است که محل هم عظیم و پاک در آئینه مشافقت سرمدیه و کبر  
 کانی که در زده امشاند و بهک رسیده بسبب این مراحل و حلال  
 ساحتان بر اینها بود و لیکن خطری در مرحله اگر و عظم داشته است  
 چه خطر مرده باشد اگر کفر و بدین و حق بهت است و علم حلال باشد  
 بران و چنین در مرحله جوارح و نفس بافتن از مضمود و رسیدن  
 مطلوب است که در این روح خفای در اینها بخفی در مرحله اخیر  
 و خطری این مراحل شدت است و مشافقت سرمدیه است و آنچه شنیده  
 از جرات احسان در روان و کاک و کرب و دشت و جودات و مراد  
 غلو و اکتا در زده و با به و دعوی حلال و اتحاد و مثال اینها همه درین  
 مراحل بر جسته و مصدق اینها که از اینها بهر پیچیده بدن اساره جود  
 رفت و از آنچه در میان این مراحل شایسته میگویند زکی فطن در مضمون خود

بی نام

پس میگویم اما حق خود عبارت است از جنت قلب و تخیل آن به عین  
 کوبه که بخت بسیار صاحب آن و آن عظم مشهور است و بهت و بهت  
 معارف و معنی حقیقت حقیقه است و عجب است که در کوه است شکل  
 و چون طالب در زده صعود بران که خود در زواریت بر او حمله میکند  
 و وقت در زواریت میدارند و مالک باید در این مقام باشد و حلال  
 در دمی ثابت بایستد و سر هر خطری که حرکت کند و ظاهر شود بیشتر  
 ذکر چند زده و در محرات خطرات است نور زده هر خطری و اگر  
 بصر باشد عاریت در پائی که در زده در راه کنگ میزد و بسی  
 از تخمین طی این مرحله را به کرمی آموزند و بخوانند از ذکر نفی خود گرفته  
 و این اول خطی است که است از حلال شده چه نفی خط امری است  
 صعب و مجاهد را از آن آسان دست ندهد و در آنها مجاهد باید



تا این بر سر حال شد چه این مرد در باب سرک در احوال افتاد  
 و دیگر بنامه خطه محبوب است و قصر نظر جمال او در روز دوقتی  
 خطه محبوب در است که چشم از غیر بازه بسته شود و خطه محبوب  
 عزیز است و در غیرت او است که کسی که او را دیده روزی در که دیگر  
 پند و پر دیده که روزی او را دیده به کسی نظر کند و اگر در دیده  
 در آن روز که مشاهده شده باشد و مطلوب چنان قافی بر طاعت نه  
 که در هر چه و نگار بسته که می نماید اما پیش از آن که در هر چه  
 و من می بیند که در هر چه و نگار مشاهده و این آیه جمال می بیند  
 که محبوب بخورده و کسی را که از جمال او بر خیزد و درین میان که او  
 در این میان که در هر چه و نگار مشاهده و این آیه جمال می بیند  
 سر و آینه نه با حکایت و قد جری حدیث سویی با فی خردی است

بلکه سخن فی خاطر هم در یکو شروع در ذکر غیر کافی است چنانچه خطه سیرت  
 بر او من منزل است و در ظاهر و خاک و این از برای منزل محبوب کافیست  
 بلکه لازم است از این فرس خطه آن و کیف می بیند  
 بهما سرا و اما خطه نه با نده ای که از ذکر در فی خاطر مجزاست و آن  
 است که غرض از آن مذکور شد که خطه روح معیان باشد و آن  
 که یکد چون خود غیر از مجرب بر آن خطه محبوب در آن خطه مطلوب است  
 خطه جمال او یا الله از در احوال او باشد که غرض از خطه و تمهید  
 بود در این نوع است که در حالت اشتغال بخی خطه اگر کسی خطه می  
 بر می خواند که دفع آن شکل بود بجهت دفع آن بکار بردند و این است  
 هر روز از خطه می نماید آن لایق آن نماز از استقامت نفس من است  
 که کردا فاذا هم بصره و خطه می بیند این را در دو صلیح آگاه در تعلیم

در میان در میان ایشان است که در اندام از مری خوار کنند پس از  
 آن به کمر درازند اما بجهت نفی خواطر طریقه تربیت است که در بند کنند  
 بر وجهیکه از محسوسات چون سینه یا جسی و غیره بصر و بقیه محسوسات را  
 نیز محسوسات بکلیت بدان طریق که مدتی چشم را هر بران میسر دهند  
 و بعد از آن چشم را بهم میگردانند و گردانک و بکلیت قوی ظاهر و باطن  
 متوجه آن میگردانند و چندی بر این مدور است میمانند و بهتر از این است  
 یا بیشتر و در در فعال این است که در در استقامت و استقامت  
 و طبعی تعیین عدد و وقت آن با ذکر است و دیگر ذکر یا فعال  
 و آن هری است بعد و مختصش بعد از فریضه با عدد و محلی آن بعد از  
 فریضه شام یا بعد از غروب است پس از در وقت بر این مدتی و بعد از  
 یکساعت توجه تمام عقب ضروری که جمعی است در جانب راست یا چپ و باطن

بگویند

متوجه آن کنند و در پس ۱۰ درازان فعال نشود و بجز خیال این  
 خیال و دیگر و بجز درازان نه به دیگر و بجز محسوسات و توشیح و به چهار  
 خیال صورت است و عام که مصدر ذکر و مراتب ذکر در بعضی  
 محسوسات فایده تمام کند و اما در وقت نفس تربیت زندگانی  
 از مدتی چندی میمانند و خود را غایب و میسر از آن بجز خیال  
 نشود و اگر چنان خاطر عکس که بعد از آنکه بطریق مذکور در وقت استقامت  
 کند و در وقت بگوید استقامت بر این جمع ما که از قول و فعل و باطن  
 و استقامت و باطن و اول قول که قوه اوله یا باطن و اول در این استقامت  
 و استقامت بر این موافق دارد و باطن یا فعال محسوسات در در اول نشود  
 نشود و در اول نه وقت با بگوید سبحان الملك القدوس  
 انفعال این است یا بگویند و یا بگویند و یا بگویند و یا بگویند









203

نه از در که محض خرواحاب در زده باز نه از که کاسبی در خواب  
 دانست و صحت دارد مگر بعد از این در جات نیز باشد که است  
 سالک را با زور و بهر بعضی این در جات در اگر صغیری و دیگر است  
 در از مرغیه و سالک چون این در جات را تمام کرد و بزرگ دین را ترس کند  
 و آن این گوشت که توبه و خط حضرت مجتهد را پس حرف و صوت  
 و بی تقیید بصفت مخصوص و عا و فارسی کرد و در که حدیث است  
 در نیم عرض و در جهت کرده و اگر سبب تصور نوزده مبارک است  
 رایت برقی نور از بار صفت نوری منتای بود و بصیرت دارد  
 و اگر چه صفت غرقای نوزده بهر چه نوزده تصور دانایان تصور غرقایان  
 و در عا طه و در این صود که این در سبب نفس است و چون غرق  
 نوزده در جات که است بهر که بر مشغول که در کفر غنی و در جات که است

و ذکر حق و ذات مرکب که در آن آمده و بیضا یا بود که در آن است  
و بعد از حق مراد از آن که قاضی در این مرحله و مراحل بعد از آن چنان  
و عبارت بود که بطریق نفسی شمول میزد و این ذکر است پس ختم و این  
در آن روز بسیار است و در برای آن حق مقدره است و بیشتر است  
که ذکر است بطریق جزو و بعد بطریق توحید و بعد از آن بطریق  
که در آنست این از مجموع البحرین است و ذکر که چنین گفته اند و من قدیم  
مجموع البحرین را بر توحید توحید میهم و پس نفس و بعد صغری  
و شور حرف و پس حرف از زبان بل و غنومعه و برقی و در آن بعد  
زیا و کردن و ایند است نمودن و استقبال و برنج شستن و چشم برهم نهادن  
ضرورت که در حالت غیر غلظه و برنج شستن و جمع البحرین و چنان و غلظت  
از غیر محرم و زبان و محرم و در باب عقول گفته اند است و زبان چنان

و وقت ذکر را در برهنه و محراب و عجب فراختر قرار دادن مطلوب است  
و باید عورت ذات در جمیع احوال محظوظ و بعد از زلزله قطع ذکر در  
در وقت و زبان محظوظ است بگوید است معصی در حال مضطرب و محظوظ  
استغاثی و بعد از این بگوید که بر بسته است و بعد سری پرورده و اول  
است که در بند و بحرف نذر و بعد بدن آن باشد و در مطلوب  
و بعد شروع کند بکلام که نفسی و ذات است بیضا است و این آخر در حالت  
ذکر است و در بعد این در حالت غایب از ذکر و ذات باشد و بکنان  
المنه که در غم که بعضی و در آن وقت از آنکه الوصول الی المقصد بود که گفته اند  
در آن وقت آن یوایا عبدالحی علی باب الذکر ثم فتح باب التوب ثم  
علی کرسی التوب ثم رفع الحجب ثم دعوته و در آن وقت که گفت  
و بکریا و ثم صار الی وجهه غایب و بر او امن دعا و غیث و چون حرکت



ذکر در دوستی به آن که پنج خبر در اوقات در نزد ذکر در روز است  
 اول آنکه در حال فکر خفا با هم است و خاص در که اول و دلت  
 کبری باشد بطریق ذکر تصور کند و مع آن در جمعی در دل دنی از مقام  
 ذکر با در اسافل صد در دنی از مقام دنی ذکر است شفا تا آنکه ذکر کند  
 و در بعضی مقام اسم است در این حد و در میان پستان رکت چنانچه  
 قرار ده و چون از ذکر قلبی ترقی نماید شرح نورانی ولی در مقام مذکور  
 تر و خفا باشد که در شش شفا و ذکر که هر چه منظور باشد و اگر در این حالت  
 تصور است و عام در این در خارج جسم که در طرف بعضی قیام  
 بر اجزاء اوله صوره الیه که عتقا الیه است و خفا است شفا تا آنکه ذکر کند  
 در اول و نسبت در این دو تصویر را محمل ذکر کرده اند پس اگر مقصود است  
 اینست که در حالت ذکر باین دو تصویر بر وجه لزوم یا اولویت پرورند

ذکر آن

که آن نیز نیست بخاطر ذکر باشد با جمیع خوار و خفا آن  
 از رتبه دخی در توجیه بود معنی است بلکه در ذکر در روز ذکر باین  
 در این جهت است و من از این طریق منع نیست سحر و غیر خود باید  
 و اگر در بسیار در روز شب و آغاز در انجام شش حال بکرایین تصویر را  
 که و بسبب بیاض از مقام بنادون در درجات ذکر بعضی در درجات  
 ذکر در اسم است و ای علی علیه غیب است و موجب بر این محبت است  
 و در این حال عالی است که حقیقه زول صافه و آله و غیره معلوم شود  
 و مثل آن است که است و عام تر عنوان کرده و لیکن شرح آن توان کرد  
 چه غیر حجاب مرتبه عظیمه از ذکر راس باشد از رده آنکه و حق در  
 بصورت باطل یا بعکس آن در آورد و در یکم ذکر کلامی و اهل فن  
 اطلاق ذکر بر آن نموده و از رده و خردمند و بعضی آن مطلقا و بعضی







الهیه در رفت و حرکت و خلق و در خانه در متولد و اعمال خود و مانند  
 الموت و مثل آن در آنچه در کتب اصفیاء مذکور است و در درجاتی  
 آنکه هم رسول صا از پیغمبر و در رفت و حرکت و در رفت و رفتی از  
 و معنی ایشان در صلاح معاد و معاش رعایت باشد و در او در سط  
 و در انجام کار پرستش کند و در بر طبق خویش گمانی و ملاحظه محفوفیت  
 و عبودیت و لذت خود بخائی و همچنین در نسبت خود بر رسول صا از پیغمبر و در  
 و خلق در ارتباط و نسبت بر مخلوقیه بخائی و احد و اولهائی نسبت آمده  
 یک غریب در تا هر چه در اصل شرف و مهربانی به اشتیاق که در دین  
 و اما مجری مکر خود را در همه احوال می تواند تعیین کند و مقصود عدم غلبه  
 زاریست و اصل العبادة اذمان انظر فی الله و فی قدره چنانکه  
 حضرت پاپه محمد از پیغمبر اسلام بر او اشاره باین **خمس**

23

حدادت برانکه و انکار و درود و تائبیت زانها بجهت ظهور رسد  
 و زود بعین کبریا که در ثوابت که در آنچه از درود که قد معین  
 دارد و بسیار باشد که در مرتبه ربیعت در کار باشد که زود در صلیح  
 و تائید و تقیل استلالت و همه و همه بسیار کرم و واقفیه  
 در جمع احوال نهایت مکررات است طریق سلوک و در اب آن  
 و تا آثار و فیضات در اسما که خود میرسد و می بند و در جلال  
 حضور نورانی در قلب و ابته اشکل چراغی است و بعد شعله و بعد  
 گوشت و بعد قر و بعد شمس و بعد خورشید و در زون و شکل عمارت  
 و بسیار بصورت برقی چنانکه در بصورت مشکوه و قذیل میوه  
 و دین و در اکثر از سر و معرفت چهل میوه و در این زود که در مرتبه  
 در اول اشاره فرمودت حضرت ابی جعفر علیه السلام چنانکه گفته اند السلام

در کتاب که فی روایت که است که حضرت در بیان اقام  
 مقرب شده و عقب از هر اجزای وقت و الا زهر خال فی  
 که تیریه استراج الا ان ل واه الا زهر قلب از من و صفی  
 در از انب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره رسیده که قد  
 اخی قلبه و مات غمته حتی فی قلبه و لطف قلبه و برق که تابع  
 کثیر البرق و به از بظن گرفته اند و از استوائ و الله من شرح  
 این مرآه است به در این احوال شخصی را مشکوفا میگرد که در آن  
 زجا به است که قلب باشد و در آن زجا به صحیح است که نورده گور  
 باشد و دل بعد از سران نورمانه که کب در می شود که از نور مشایخ  
 در نور تجو به مبارکه که کثیر المنفع که نورایت و روحانیت ذکر خدا است  
 که در نور شرف حاصل شده و در زهر غیب بکار از راه باطن که نه تری است

و نه

و نه غیبه ازید است و اولم تسهله نارینی و در کمال زرد گردان  
 شود که بعضی و نه غیب است و در کمال غیب است و نه غیب است  
 مهربان معارف شیطان محفوق از راه است و در کمال نور بر خورون  
 می آید و نه غیب است و در کمال نور و نه غیب است و نه غیب است  
 ان تخرج و در کمال است که غایت بن باشد یا نه مشکوه فی یوت  
 که خلوت و مقام ذکر باشد و در بیان مثل نور میاید که هیچ که  
 فیما بعد و الله صلی بر رجال لا یلهیهم تجارة و لا بیع من  
 ذکر الله و از جو آثار بعد آمدن قلب است و در بسادی زردی  
 نه از در کمال نور و غایت نور و نه غیب است و بعد از آن حدیثی چون  
 اند و حق غمزه در کمال است که در آن چهره سموع شود و بعد از آن حدیث  
 بعد در باطن شبیه شستن مکتب تا در پیشم در کمال شود و بعد از آن



زبان قلب جانین و قلب ذکر در روح خود پیاده و این سخن را  
 بطریق ذکر خود اجماعاً بنویسم به این که من بعد از زنده شدن ملک  
 عظمی و مجازیه بکبر و عظمی و زنده شدن در دایره ذکر و است  
 عیسای برادر دوم و زنده شدن بعد از آنکه میگویم و ترک عادت  
 در نوم نمودم و در درویشیات برگزیدم ذکر کرده ام و در درویشی  
 نیز زنده شدم و در درویشی و ذکر خدایه تمام مرا اسم ای محبت  
 و جانم زنده کرد و به یاری خداوند و خدای خود و محضین در این  
 و آنکه به سبب الیقین ذکر کرده چه خواندن از صد مرتبه و این  
 همه فواید بسیار بوده و در این و این و این و این و این و این  
 ساری که در درویشی و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و زنده در اسم اعظم در این اسم کرم خدایه است چنانکه در کتاب هیچ الله تعالی

و این

نه که است پس این ذکر این اسم اعظم باشد و با وجود این که  
 از احادیث است که اول حرف حروف پس دو جهت و نایه حرف  
 نیکو و بهر دست و حضرت است و وقوع اول در درویشی  
 از آنجا که حسن دفع تاثیر نایه است چنانچه در آن حرف بجهت دفع خیر  
 و استمال آن بر نایه ضرب است و گفت هر چه در این چند دفعه  
 پسین است و زیارتی الف و لام بجهت تاثیر اول است در تحصیل اخلاص  
 انبیا و در تصاف صفت صفا و نایه در ثبوت در کار روان حرف  
 ذات قلم است که تقاضی از در است پس بطریق مقدمه در درویشی  
 مقدمه از اسب بر دم پس با زدن کار پر دهم و در هر روزی مثل این  
 کردم و ترک حلقی و لذتی از حظ نفس کردم و زنده در این آخرین مقدمه  
 و هر روز بر سر زنده است که کرم و زنده زنده که خود را تصفیه کردم







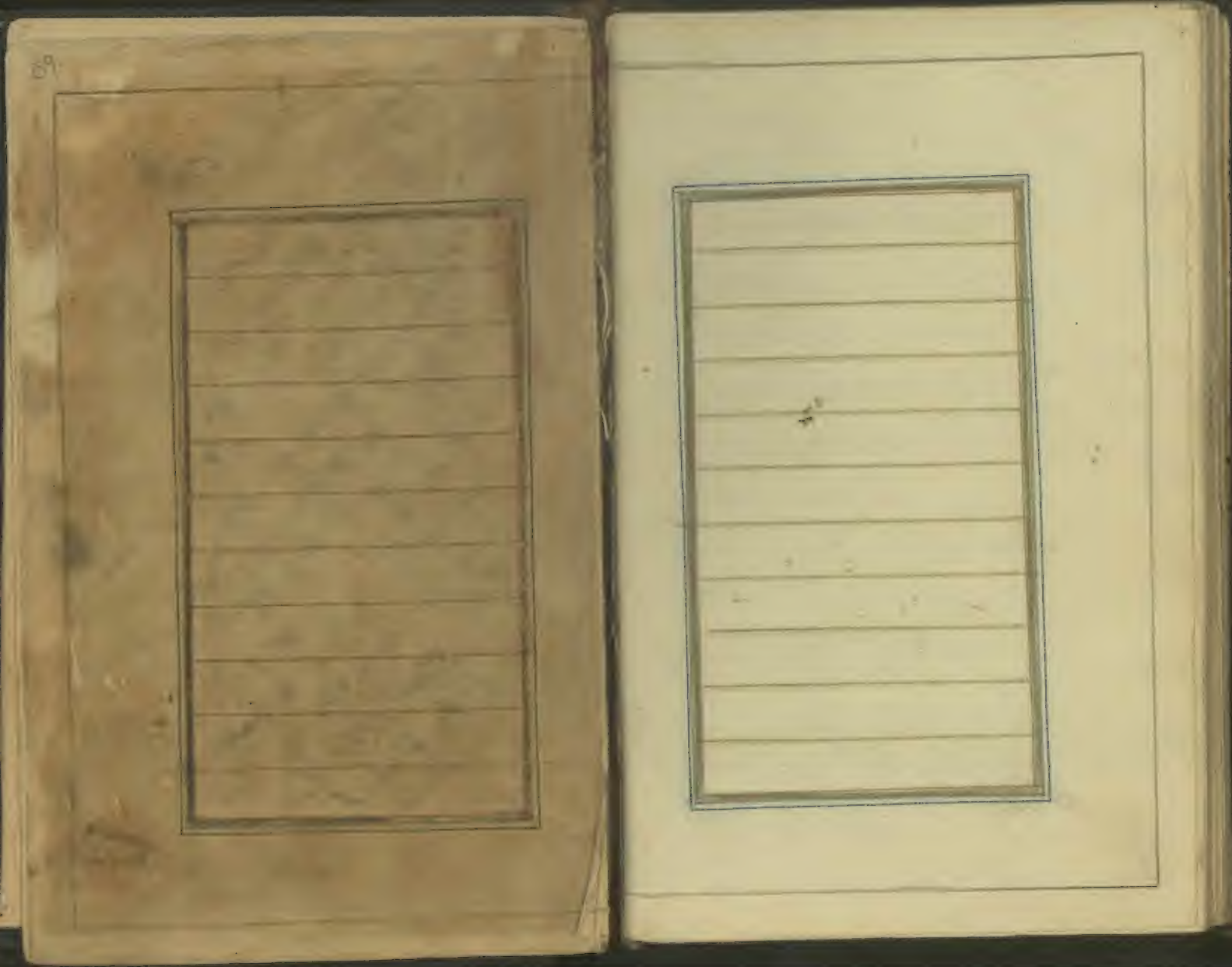
محنت و دل کانه ز ربه که کردم و آب سینه عظام و شایخ تفریت  
 و استادان طریقت بزرگ جستم و ذکر دایم بر لبان تحصیل حجت  
 فرستادم و سلام کردم و در بزمین ایشان عظمیایم فرستادم  
 من فزیت از عینات را بطریق مذکور بعد از آنکه بپرسیدم  
 و نوی در آن شروع کردم و در روز دویست و هشتاد و یکم از پس قتل  
 و درم تربیت و شرایط و ادب و مقدار و در وقت چنانچه در قریه  
 رساله تیه این طایفه که در این خصوص نوشته مذکور است و در میان  
 اسرار و باری از عینات اول بزرگ و اکمل و از جمله لا اله الا الله  
 و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 نمودم و چند و چند از بیکای آوردم و در مدت سه درمین چنانچه در  
 سوره و الحاد و یات را خواندم و در این سه درمین در عقب هر فرزند

ده نوبت سوره فاتحه خواندم و فایده یکصد از این سوره ذکر و فرستادن  
 و نویبت و کلامه بود و حایزه عطار در تامل و از آن پسند دارد  
 است میگردم چه دال بر روز را از روزی آن مرد میرسد و چنانکه  
 بعد از غروب آفتاب پیش از طلوع در میخانه می که توان عطار در  
 دید بان نظر کند و پس استقامت بانی کامی باریس نند و کیه عطار در  
 ایم در حال رقیب است و صاحبان کاراک خافیه پس کامی می کرد  
 پس نند و کیه فها انا فاشحنی قوی ادرك المنى بها و العلوم النعمان  
 کوننا پس کامی پس نند و کیه و با انا جفانی انجرو السعد کله  
 یا مریک خالق الدرض و استقامت کرد در این عمل در بنیادی امر  
 مطلوب است و اکثر ترفیض و سجد کرد و مشاهد عاید را در  
 فروخت و بیعتی نام است و اکثر اهل حال را در یک روز کن کرده



باب فیض کوشیده و سینه بزرگوار که مراد در ترمین روی درخشان  
 آن گل مالدیه جل شکر و روی مرتبه شرح است و اگر شکر آرد در  
 او دانه بود که می روی در سر داب معتدل بود و سینه خود بعد از آن  
 در اینجا مسجدی عظیم بنا نهاد و کعبه مسجد ابراهیم و منوره است  
 و حال در زمان آن مسجد آری است و در آن دانه و در سر کعبه  
 تاریخ نه و کوه کوه معین و در آن کوه کوه کوه کوه کوه کوه





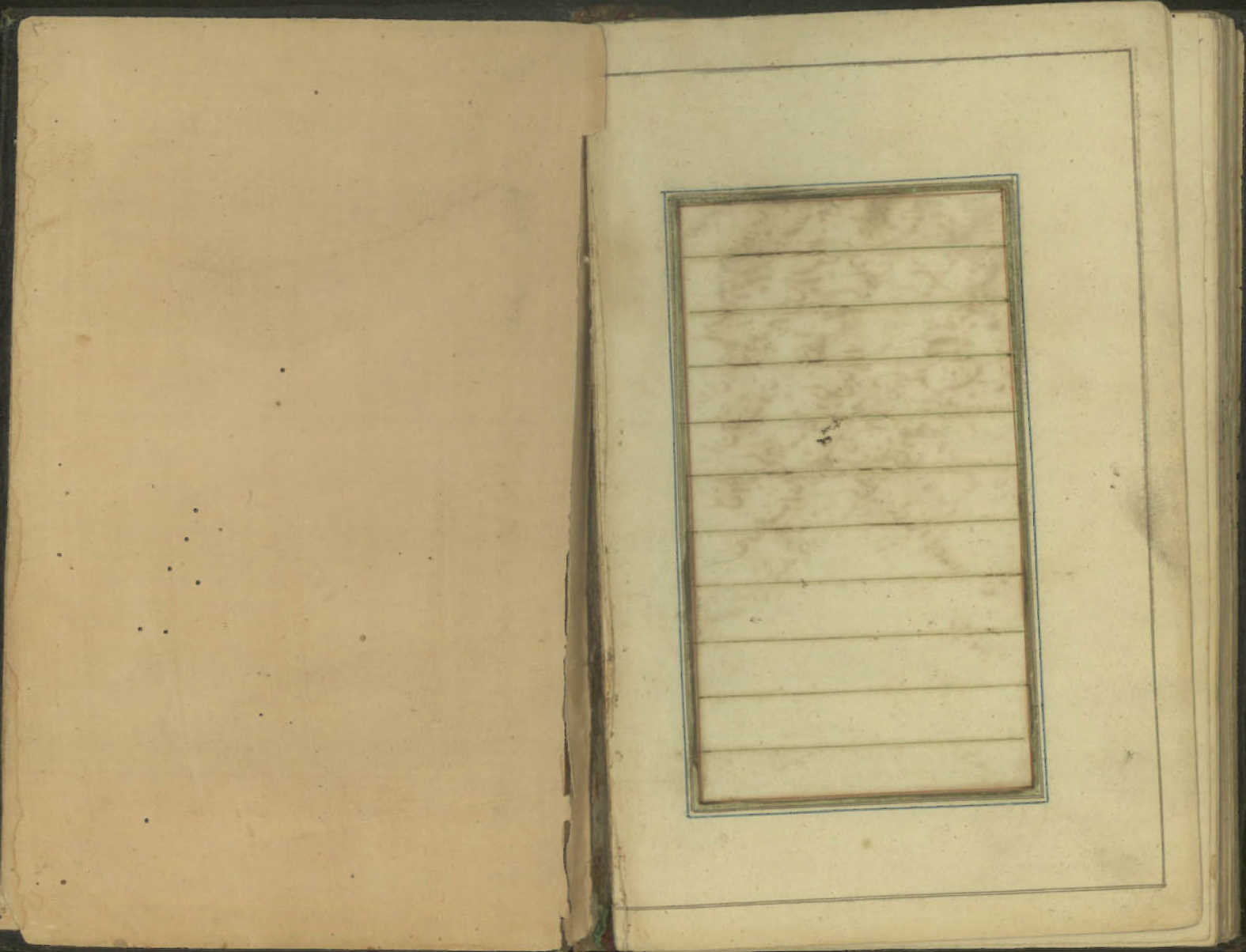














۱۹۰۴

—

کتابخانه  
موزه  
و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



خطی و قلمی  
خطی